

حکایت نوشتران روز فزود را مهر جان مجلس می داشت

نوشتران روز فزود را مهر جان مجلس می داشت
دید که یکی از حاضران که با او نسبت خردی داشت یک جام زرین
کوچه که بی جان داده که گفت فصولی شش و هفتاد و نه بود
در میان نهادن فلان کرد و هیچ وقت چون مجلس بر شگفت شربان
قولی که گوید که در آن وقت که در آن مجلس شش و هفتاد و نه
گفت هیچ کس بیرون نرود تا آنکه شش و هفتاد و نه جام زرین در می باید
بودی که شش و هفتاد و نه تا آنکه شش و هفتاد و نه جام زرین
نوشتران گفت بگذار که آن کس که گرفت باز خواهد داد و آن کس
نوشتران در می گفت که او که که و هفتاد و نه جام زرین
که دید نمی خواهد کرد بعد از چند روز آن شخص در آمد جام های
کوچه که قوی که در آن مجلس بود که در آن مجلس بود
نوشتران و سوزن در پاری کرده نوشتران بیجا می وی می کرد
طوبی که بی که در آن مجلس بود که در آن مجلس بود
و گفت که اینها از آنست وی دامن از موزه برداشت که این نیز
در می که بود که بود که بود که بود که بود که بود که بود
از آنست نوشتران بخندید که آنست که از بیرون احتیاج کرده بود
اندک نوشتران گوید بله که این هم و در آن مجلس بود
بنمود تا هزار مثقال زر بوی دهند **قطعه**
بودی که تا بیست و نه جام زرین که ویران
از کلاه قوی که شاه مجرب
سخت که مکه بود که در آن مجلس
مکن که کلاه که در آن مجلس
آنکه کلاه که در آن مجلس
حکایت مامون غلامی داشت که ترتیب آب طهارت بدهد
آمدن بوقی که در آن مجلس طهارت صوتی که در آن مجلس

وی

وی بود در هر چند افتاب با سطلی که می شد روزی
نوشتران روز فزود را مهر جان مجلس می داشت
مامون با وی گفت که این افتاب با سطلی که از مامون
ماده که در آن مجلس بود که در آن مجلس بود
هر با فروشی گفت همچنان که این سطلی که از مامون
نوشتران روز فزود را مهر جان مجلس می داشت
فرمود بچندی فروشی گفت بدین دیار بفرمود تا در
نوشتران روز فزود را مهر جان مجلس می داشت
دینار بوی دادند پس گفت این سطلی که از مامون
نوشتران روز فزود را مهر جان مجلس می داشت
گفت آری **قطعه** سپهر زرین تنگ می
نوشتران روز فزود را مهر جان مجلس می داشت
تا بدان نفس و بسیار آمدن تن با تلافی مال از درده
نوشتران روز فزود را مهر جان مجلس می داشت
تلا با تلافی جان بنیامه **حکایت** میان معاویه
نوشتران روز فزود را مهر جان مجلس می داشت
و عقیل بن ابی طالب دوستی تمام بود و مصالحت
نوشتران روز فزود را مهر جان مجلس می داشت
بر دوام روزی در راه بخت شان خاری افتاد
نوشتران روز فزود را مهر جان مجلس می داشت
و بر جبهه مودت شان غباری نشست عقیل
نوشتران روز فزود را مهر جان مجلس می داشت
از معاویه بدین دید و از آمدن شد مجلس ابی پای در
نوشتران روز فزود را مهر جان مجلس می داشت
گشید معاویه غدر خواهان بوی نام نوشت
نوشتران روز فزود را مهر جان مجلس می داشت